

اسم کتاب : کارناپ  
مؤلف : ارن نائس - استاد فلسفه اویسالا (سوئد)

مترجم : منوچهر بزرگمهر

# رودلف کارناپ

## و

# فلسفه اش

ترجمه احوال

سالهای ۱۸۹۱ تا ۱۹۲۸

نشده بود و آنچه در دانشگاهها تدریس می‌شد همان منطق رنگ‌ورو رفته و گرد و خاک خوردهٔ ارسطویی بود که مهر قرنهای بی‌توجهی بر آن خورده بود. عدم اعتنا به منطق جدید از اینجا معلوم می‌شود که چند سال بعد از جنگ ، هنوز نسخه‌ای از کتاب اساسی منطق جدید یعنی «اصول ریاضی (۸)» راسل و وایتهد که در سال ۱۹۱۰ منتشر شده بود در کتابخانهٔ دانشگاه فرایبورگ پیدا نمی‌شد. راسل در این راه بدکارناپ مساعدت کرد ، به این معنی که صورتی حاوی مهم‌ترین تعاریفات کتاب «اصول ریاضیات» را درسی و پنج صفحه باندست نوشت و برای او فرستاد . کارناپ این را یکی از گرانبهاترین اموال خود دانسته است (در شرح حالی که خود نوشته است) . کارناپ اولین بار از سرگردی بازنشسته دربارهٔ نظریهٔ مجموعه‌های کانتور (۹) چیزی شنید . این سرگرد یکی از دو هم‌درس کارناپ در درس گوتلوب فرگه (۱۰) در دانشگاه پنا بود .

رودلف کارناپ به سال ۱۸۹۱ در وینسدورف (۲) نزدیک بارمن (۲) در شمال غربی آلمان بدنیا آمد . پدر و مادر او تمسک جازمی نداشتند لیکن دارای احساس عمیق دینی بودند . کارناپ نقل می‌کند که مادرش اصرار داشت که آنچه اصول دین است «قبول عقیده خاصی نیست بلکه درست‌زندگی کردن است» . تأکید بر درست‌ی و امانت عادت تساهل مادر نسبت به معتقدین به اصول دیگر بود و در اینجا مشابهتی بین او و خود کارناپ مشاهده می‌شود . زیرا کارناپ هم معتقد به نوعی «اصل تساهل» است و از زیبایی و دربارۀ نظرگاههای سلف در فلسفه مائوره بر حسب این است که آنها انسان را برای چه کاری قابل می‌سازند .

نظر کارناپ نسبت به منطق ، بعد از اینکه سردرس فرگه حاضر شد ، به تدریس این مباحثی اساسی تغییر کرد . بر خورد او با منطق جدید و تکمیل این مباحث سرگدی که استعدادی شگرف در ریاضی و فلسفه داشت ، از لحاظ آیندهٔ کارناپ و کارهایی که بعدها انجام داد ، قطعی بود و منطق جدید برای او نشأ خرسندی فکری بی‌پایانی گردید .

به تدریج کارناپ بدون احساس بحرانی درونی ، خود را از تقدیرین آباء و اجدادی رها ساخت . اعتقاد به پیدای مشخص ، ابتدا تبدیل به نوعی وحدت وجود یا «هم‌نشایی» گردید هر چند که این تغییر بیشتر به واسطهٔ تأثیر شاعرانه گوته بود تا ظاهر استدلالی آن بعنوان نظام فلسفی تجربی به شیوهٔ اسپینوزا . مفتاح کلام او در رد تدریجی دین و علم کلام و مابعدالطبیعه همیشه همان بود که اینها با نتایج علوم جدید و وضع وظیفهٔ قطعی علم تعارض دارند . لودویگ بوختر (۳) و حیوان‌شناس معروف ارست هیگل (۴) که هر دو از مادیون معترف بودند نزد او اهمیت خاص داشتند . شوق و حرارت کارناپ جوان نسبت به علم و اعتقادش به اصول علمی سابقه‌ای قوی داشت ، زیرا در این اعتقاد تضمینی نسبت به جدیدیت و اصالت و اعتبار فکر و امور انسانی می‌دید .

کارناپ نظر منفی خود را نسبت به مابعدالطبیعه به هیچ روی باز نپذیرفت و درونی شدیدی اتخاذ نکرد . هر چند بعدها به عنوان مخالف برجستهٔ مابعدالطبیعه شهرت یافت ، ولی نسبت به آثار بعضی فلاسفهٔ مابعدالطبیعه احترام و تحسین قائل بود و کارهای خود را ادامه و تکمیل آنها می‌دانست .

در سالهای قبل از ۱۹۱۴ کارناپ درینا (۵) و در دانشگاه فرایبورگ (۶) نزدیک برایشگاو (۷) تحصیل می‌کرد . در آنجا محیط فلسفی بسیار غنی بود . فلسفهٔ کانتی جدید تمایل اصلی محسوب می‌شد ، ولی دیگر نظامهای فلسفی هم پیروانی داشت . در میان معاصران او در فرایبورگ شخصی بود بنام مارتین-هایدگر که تحصیل الهیات می‌کرد .

علاوه بر پرونو باوخ (۱۱) که مرهٔ کانت را به او چشاندید و سابقهٔ کانت بسندی را در او ایجاد کرد ، هرمان نوهل (۱۲) هم طریقهٔ فهم آرای فلاسفه را بر اساس زمینه و سابقهٔ فرهنگی آنها و وضع و هیئتشان را نسبت به زندگی ، به او آموخت و علاقهٔ او را نسبت به آثاری مانند «فلسفهٔ حق» هگل که از نوع اشتغال اصلی او فرستگها بدور بود برانگیخت .

کارناپ خود را با جمیع ریاضیات فلسفی آشنا ساخت و روان‌شناسی تجربی را هم فرا گرفت ، ولی بزودی دریافت که بحث «معرفت» و فلسفهٔ علوم را ترجیح می‌دهد . کانت در میان فلاسفهٔ قدیم مورد نظر او قرار گرفت . از سوی دیگر آنچه را در دانشگاهها به اسم منطق درس می‌دادند ، کهنه و غیر جالب یافت . اما این بدان جهت بود که هنوز «منطق جدید» به نحو عام‌شناخته

بروز جنگ ۱۹۱۴ برای کارناپ ممیبت نامفهومی بود و سعی او در فهم آن وی را متوجه احساسات پوشیده‌اش بر لده روحیهٔ بین‌المللی و صلح‌دوستی نمود . با اینکه خدمت نظام را به هیچ وجه خوش نمی‌دانست به عنوان وظیفهٔ آن را قبول کرد چه آن را برای نجات وطنش لازم می‌دانست . دربارهٔ زندگی در جبههٔ جنگ چیز زیادی نگفته است ، فقط دوره‌های آرام آن را ذکر کرده که در آن مدت مواد خواندنی‌اش اشعار و فرضیهٔ نسبی اینشتاین

بوده است. جنگ و سالهای وحشتناک بعد از آن در آلمان، تأثیر مشهودی بر فلسفه او نگذاشته است. اما در مورد فیلسوف معاصرش، یعنی مارتین هایدگر وضع به نحو دیگری بوده است.

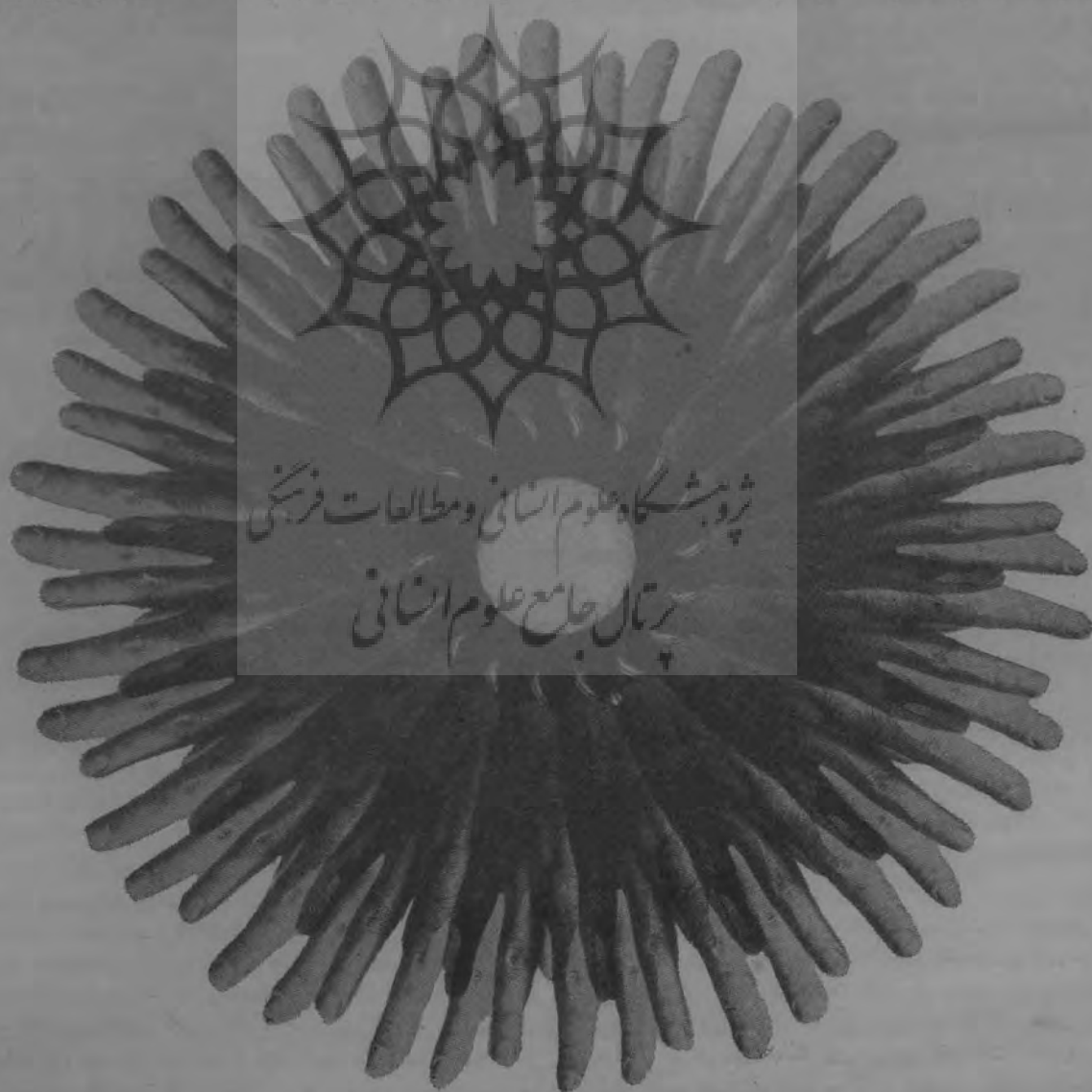
بعد از جنگ کارناپ در ینا بسر می‌برد و در دانشگاه همان شهر درجه دکتری را بار ساله‌ای به نام «فضا (۱۳)» (چاپ دانشگاه ینا سال ۱۹۲۸) بدست آورد، این رساله راجع به «نظریه علم» به طریق کانتی جدید است که با منطقی‌نو عیجین گردیده، این نحو ترکیب به تدریج کلیه آثار فلسفه سنتی را در تفکر کارناپ زائل ساخت.

در ۱۹۲۶ کارناپ به وین رفت و به حلقه فلسفی که بعدها به نام حلقه وین (۱۴) مشهور شد ملحق گردید. از آن تاریخ تا کنون وضع اساسی او نسبت به مسائل فلسفی بدون تغییر مانده است. در سالهای قبل از ۱۹۲۶ تحولی در نظر گاهش از وضع پوزیتیویسم که آن را بی‌تردید و تزلزل درباره نظامهای سنتی فلسفه قبول نکرده بود، روی داد و بهر آن آنها ضمن اختیار یک وضع «ضد مابعد طبیعی» مفصلی متجر گردید. این تحول باردیه یا بررسی انتقادی جزء به جزئی قرن نبود، بلکه همراه با نوشته های مثبتی بود که به عقیده او می‌بایستی جانشین مابعدالطبیعه بشود. آنجذاب او در فلسفه جدیدش باعث گردید که کارناپ از هر قسم انتقاد مفصل درباره فلسفه‌ای که رد می‌کرد خودداری نماید. این مطلب برای فهم تأثیر قوی فکر او اهمیت دارد، زیرا این تأثیر بیشتر از لحاظ آنچه خود آورده بود مخصوص است تا از لحاظ نقد نافذ و مفخم از سنتی که بدان پشت کرده بود. تحلیلهای صریح او درباره «مابعدالطبیعه» معدود و کوتاه و از لحاظ فلسفی مختصر است و کسانی که در تحقیقات فلسفی

خود با کارناپ هم عقیده شده‌اند به واسطه این تحلیلهای نبوده است. حتی تا سال ۱۹۲۸ که کارناپ در سی و نه سالگی اولین اثر مهم فلسفی خود یعنی «ساختمان منطقی عالم (۱۵)» را منتشر کرد پیوستگی او با فیلسوفان مابعد طبیعی هنوز کاملاً نگسسته بود. کارناپ «فلسفه جدید» را رشد و نمو تدریجی و قدم بقدمی از فلسفه قدیم می‌داند، هر چند که گامهای قطعی از نظر او همانهاست که به واسطه منطلق جدید ممکن گردیده است. لذا عجیب نیست که کتاب «ساختمان منطقی عالم» حاوی مطالب ضد مابعدالطبیعه است و در عین حال نه فقط به آثار فیلسوفان مابعد طبیعی اشاره و مراجعه می‌کند، بلکه به بسیاری از آنها استناد می‌نماید. کارناپ انقلابی محض نیست، غرض او بیشتر این است که دنبال سازگاری و رشد و نمو پیوسته و دائم برود و آثار خود را ثمره کار اسلاف خویش می‌داند نه گستن از آنها.

با این حال در مدت نسبتاً کوتاه نفوذ حلقه وین که دوره تبلیغ و توسعه آن محسوب می‌شود، یعنی بین سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۶، کارناپ جنبه انقلابی پیدا کرد و در واقع این سالهای عمر او را می‌توان دوره فعالیتش علیه مابعدالطبیعه دانست. در این موقع فرضیاتش تمایلی به تأسیس نظام و کلیت به افراط داشت (ولی البته مشکل است انسان به عمد و قصد ضد چیزی باشد بی آنکه درباره‌ای از اصول اساسی با آنچه مورد مخالفت او است اشتراک نداشته باشد. لیکن از این جهت هم قبل از ۱۹۲۸ و هم بعد از ۱۹۲۶ افکار کارناپ را باید غیر مابعد طبیعی دانست تا ضد مابعد طبیعی.

مؤثرترین عامل در متع کارناپ بطور موقت از یک وضع مابعد طبیعی، تماس او با برتراند راسل (۱۶) (۱۹۱۹ - ۱۸۷۲) و لودویگ ویتگنشتاین (۱۷)



(۱۹۵۱ - ۱۸۸۹) است که هر دو از شخصیت‌های محرك فكر بودند. کارناپ احساس می‌کرد که رسالت مسیح آسانی که راسل در مورد فلسفه‌ای علمی-متکی بر لنگر منطقی ذکر کرده متوجه شخص او است. «تمام علوم مفروض در نظام سنتی را باید روبید و از نو آغاز کرد» بازم راسل این رؤیا را در او پراکنیخت که «کار جدیدی باید کرد که از تمام آنچه تاکنون به وسیله فیلسوفان انجام شده است برتر باشد (۱۸)». اما کارناپ در این رؤیا خود را در کلیه موارد پهلوان میدان نمی‌دید، بلکه به عنوان شخصی می‌دانست که با همکاری و اشتراک صمیمانه دیگران - به قصد رسیدن به آن مقدار از معرفت علمی که برای بنیان گذاشتن یک علم بشری، لایق این اسم ضروری باشد می‌کوشد.

نقود ویتگنشتاین بیشتر غیر مستقیم و از طریق آن عده از اعضای حلقه وین بود که در آنچه از فلسفه ویتگنشتاین فهمیده بودند مستغرق شده با حرارت آن را تبلیغ می‌کردند. ویتگنشتاین نظریات خود را مخصوصاً دربارهٔ مهم بودن مابعدالطبیعه به عباراتی آشتی‌ناپذیر و با اعتماد در تأثیر، بیان می‌کرد و به واسطهٔ نفوذش، اظهارات محتاط و معتدل کارناپ، مبدل به وضعی محرك و افراطی گردید.

کارناپ از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۲ در وین به تعلیم فلسفه اشتغال داشت و این دوره فعالیت، با حرارت و بحث مداوم با همکاران و آشنایان فکری همراه بود. در این دوره آنچه منتشر ساخته است خاصیت فوریت و ندای نبوت دارد که مخصوصاً در مقاله معروفش با عنوان «حذف مابعدالطبیعه از راه تحلیل منطقی زبان (۱۹)» آشکار است. این مقاله ابتدا در مجله «حلقه وین» به نام «معرفت (۲۰)» در سال ۱۹۳۲ چاپ شد (مجله «معرفت» در ۱۹۱۰ تأسیس شد و آخرین دوره آن در ۱۹۳۹ درآمد). ما، بعداً دربارهٔ پارهای از مطالب این مقاله بحث خواهیم کرد.

حلقه وین به واسطهٔ مخالفتش با ناسیونالیسم عصبانه نازیان در اواسط دهه ۴۰-۱۹۳۰ با علما و فلاسفه دیگر ممالک جهان آشنا شد، زیرا بیشتر اعضای مهم آن به خارج پناه بردند و نظریات آن انعطاف پذیرتر گردید و از تأثیر تلاش فرهنگی خاص آن در اثرش، بدرآمد. فیلیپ فرانک (۲۱) انتظارات اعضای حلقه را که اکنون بر صحنهٔ بین‌المللی ظاهر شده بودند در کنگره بین‌المللی کپنهاگ که از طرف حلقه در سال ۱۹۳۶ تشکیل شده بود چنین بیان کرد: «امیدوارم همانطور که نان موسوم به وینی تو کپنهاگ بهتر از نان وینی در خود وین است، طرز فکر اعضای حلقه هم حالا بهتر از زمان استقرارشان در اتریش باشد».

از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۵ کارناپ در برارگ کار می‌کرد و کرسی فلسفه طبیعی را که بتازگی تأسیس شده بود در اشتغال داشت ولی سرانجام محیط سیاسی تحمل‌ناپذیر شد. در آخر سال ۱۹۳۵ به آمریکا رفت و ابتدا به دانشگاه شیکاگو پیوست و اکنون استاد فلسفه دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس است و از ۱۹۴۰ به این طرف تابع ایالات متحد امریکا است.

دنیای آلمانی زبان کارناپ از هر طرف به وسیلهٔ مخالفان نیرومند فلسفی که بر دانشگاهها تسلط داشتند احاطه شده بود. معمولاً او را به عنوان مخالف مابعدالطبیعه می‌شناختند ولی جنبه مثبت و بانی فلسفه او را مورد توجه قرار نمی‌دادند. در آمریکا وضع درست به عکس بود. آنجا اصالت تجربه و نظرگاههای ملتمز به روشهای منطقی دقیق، مقام مهمتری داشت، هرچند که سلطهٔ «مابعدالطبیعیان» تا سالهای ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ هنوز برقرار بود.

از همان ابتدا در آثار کارناپ تمایلی به جستجو و کشفیاتی در تحقیقات علمی و دقیق مشهود است و به این سبب نوشته‌های غیر عامیانه‌اش، علمی و فنی است. کارناپ بحق درخواست می‌کند که قضاوت دربارهٔ او از روی آثاری که به لحاظ فنی با تأمل صورت‌بندی شده است بعمل آید نه از روی آنچه برای مردم عامی باز نویسی شده است. یا اینحال در تقریر نظریات او باید مقدار زیادی از آنچه خودش مهم می‌داند، حذف کنیم، زیرا اگر بخواهیم بدون توسل به دستگاه منطق ریاضی آنها را بیان نمائیم، قسمت عمده و غیر متناسبی از دقت و صحت خود را از دست می‌دهند.

نوشته‌های کارناپ در رشد و پرورش رشته‌های جدید علم، در دو عرصهٔ عمده متمرکز است: علم دلالات (۲۲) و منطق استقرائی. منظور از تحلیل به وسیلهٔ علم دلالات، تحلیل، تعبیر، توضیح یا ساختن زبانهای ارتباطی،

خاصهٔ فلسفهٔ علوم است. کارناپ چنین می‌پندارد که کاری را که افلاطون و ارسطو آغاز کرده بودند و فرگه (۲۳) و چارلز پیرس (۲۴) بنحوی فنی‌تر به مدد منطق رقومی دنبال کردند، ادامه می‌دهد.

آثار کارناپ دربارهٔ علم دلالات، از قبیل «بررسی علم دلالات» و «معنی و ضرورت» و دیگر کتابهایش در این زمینه، استعداد خاص او را در مباحث صوری پخویی هویدا می‌سازد. تأکید جنبهٔ صوری ناگزیر متضمن عنصر تخصصی است و اگر چنانکه بعضی معتقدند علم دلالات به عنوان علم خاص باید دارای ترکیب جامعی باشد، باید کارناپ را از این حیث فاقد جامعیت، و یکطرفه دانست. لیکن اغلب محققان برجسته، رشته‌های تازهٔ علوم را به وسیلهٔ غور و تعمق در موارد مربوط، یعنی به وسیلهٔ اختیار منظورها و روشهای محدود و معین تأسیس کرده‌اند. نظریه‌های جامع‌الاطراف و کلی دربارهٔ معانی کلامی، البته امر بی‌اهمیتی نیست و علم دلالات کارناپ هم تنها رشتهٔ این علم نمی‌باشد و سایر رشته‌ها نیز برای تکمیل آن لازم است.

ندای دعوت کارناپ متوجه جنبهٔ تحقیق مثبتی است که در هر یک از ما نهفته است و مبدأ تحقیق او اولین جمله ما بعدالطبیعه ارسطو است که می‌گوید: «همه افراد انسانی طبعاً مایل به آموختن علم‌اند».

وظیفهٔ تأسیس شاخهٔ نسبتاً جدیدی از علم، که همان منطق استقرائی باشد، قسمت عمدهٔ نیروی کارناپ را در سالهای اخیر به خود معطوف داشته است و بنظر می‌رسد که تحقیقات آیندهٔ او نیز مصروف همین منظور خواهد شد. کتاب «مبانی منطقی احتمال (۲۵)» که طرح آن توام با نوعی زیاده‌طلبی است، در سال ۱۹۵۰ منتشر شد و مقصود این بود که جلد اول کتابی باشد که بیشترهای قاطع دربارهٔ مطالب آن در جلد دوم مندرج گردد. ولی تجدید نظرهایی که کارناپ در بسیاری از مطالب جلد اول کرده است موجب گردیده که به جای جلد دوم یک سلسله رساله‌های کوتاه‌تری دربارهٔ منطق استقرائی رشته تحریر درآورده نشر نماید.

نوشته‌های کارناپ هم در باب علم دلالات و هم در باب منطق استقرائی دارای بیان فنی شدیدی است، ولی برای خوانندهٔ علاقمند که مختصر آشنائی با منطق رقومی یا علومی داشته باشد مطالب عمدهٔ آن، شیوه‌ای کاملاً آسان و مفهوم دارد.

### حلقه وین

از اواسط قرن نوزدهم شهر وین مرکزی برای عقاید اعتدالی و آزادیخواهی در سیاست و فلسفهٔ سیاسی محسوب می‌شد. علایق آن با اروپای غربی زنده و قوی بود و طبعاً اصالت تجربهٔ انگلیسی در آنجا مورد استقبال واقع می‌شد که در جهان آلمانی زبان از آن دریغ می‌گردید. ارنست ماخ (۲۶) (۱۸۳۸ - ۱۹۰۱) که مدت‌ها شخصیت پارزی در داخل نهضت اصالت تجربی شمار می‌آمد هم فیزیک‌دانی مبتکر و هم فیلسوف بود. در واقع جمع بین تحلیل‌ات فلسفی و تحقیقات فعال علمی، صفت مشخص کاری بوده که حلقه وین بدان اشتغال داشت، یعنی تقریب بین علم و فلسفه. کلیهٔ اعضای این حلقه در هر دو رشته فعالیت داشتند. خود ارنست ماخ به عنوان فیلسوف سیاسی به هیچ وجه دارای عقاید جدیدی نبود، ولی جنبهٔ آزادیخواهی و اجتماعی او دارای چنان نفوذی شد که لنین را وادار کرد کتاب مفصلی در رد «انتقاد تجربی (۲۷)» او بنویسد. همکاری نزدیک با حلقه وین از جهتی به واسطهٔ این بود که بیشتر کسانی که به فلسفهٔ سیاسی اشتغال داشتند دارای تمایلات اعتدالی و اصالت اجتماعی بودند و بدین جهت به نظام فلسفی خاصی مانند «مادیت جدلی (۲۸)» التزام نداشتند.

در سال ۱۹۲۲ فیزیک‌دان و فیلسوفی به نام موریش شلیک (۲۹) (۱۸۸۲ - ۱۹۳۶) به کرسی استادی منطق استقرائی که برای ارنست ماخ ایجاد شده بود منصوب گردید. پیرامون شلیک گروهی جمع آمدند که کار آنها مثل ارنست ماخ دو قسم ارزیابی می‌شد: فیلسوفان محض، آثار آنها را ریاضیات و فیزیک و علوم اجتماعی تلقی می‌کردند، در حالی که علمای علوم طبیعی آنها را با نوعی تحقیر، «فیلسوف» می‌خواندند. ابتدا همکاری محدود به کسان معدودی بود که در جلسهٔ بحث شلیک شرکت داشتند، اما چندی نگذشت که این حلقهٔ فلسفی شلیک گسترش یافت و مبدل به حلقه وین شد!

## کارناپ و ویتگنشتاین

علاقه شدیدی که به شخص لودویگ ویتگنشتاین و نوشته‌های او بعد از جنگ دوم جهانی ظاهر شد، کارناپ و دعوت او را برای بررسی جنبه‌های علمی فلسفه تحت الشعاع قرار داد. ولی شاید عامل دیگری نیز در این امر مؤثر بود. جنگ، مسائل غائی و نهائی و «اضطراب فکری» را تجدید کرد، و این خلاف مبدأ تفکر کارناپ بود که لازمه آن، حالت روشنی و آرامی فکر در فیلسوف محقق است.

از این جهت و از جهات دیگر، رابطه ویتگنشتاین و کارناپ خود بسیار منشا اطلاع و شایسته بحث و تحقیق است. می‌توان بمرات گفت که این دو مرد نماینده دو شخصیت کاملاً مختلف‌اند. در حلقه وین قسمت اعظم «رساله منطقی - فلسفی» ویتگنشتاین را - شاید بجز قسمت‌های عرفانی آن - بلند می‌خواندند و جمله به جمله مورد بحث قرار می‌دادند. بعضی قسمت‌های آن فهمیده می‌شد و بعضی، بنا به اعتراف صادقانه خود کارناپ، فهمیده نمی‌شد.

کارناپ بیشتر تحت تاثیر این عقیده ویتگنشتاین بود که «صدق اخبار منطقی فقط مبتنی بر ترکیب منطقی آنها و معانی اجزای خبر است، اخبار منطقی در کلیه حالات و شرایط منصور صادق‌اند و ازین رو حقیقت آنها مستقل از واقعیات ممکن عالم است». بدین سبب اعتبار منطقی بسیار اهمیت دارد، اما بهائی که برای آن باید پرداخت نیز گزاف است. «از طرف دیگر لازم می‌آید که این اخبار چیزی درباره عالم نگویند و از این جهت مضمون و محتوای واقعی ندارند» یعنی منطقی خالی از معنی است.

عقاید ضد ما بعد طبیعی ویتگنشتاین برای کارناپ تا زگی نداشت. خود او در اولین پیش‌نویس کتاب «ساختن منطقی عالم» (که در ۱۹۲۵ خاتمه یافت و در ۱۹۲۸ منتشر شد) عقاید مشابهی ابراز کرده بود، و تا پایان کتاب و شش نسبت به قسمت عده فلسفه مائوره (۵۱)، و شاید بالاخص ما بعد طبیعی در قسمت بحث وجود، بسیار انتقادآمیز بود. نفوذ ویتگنشتاین در این مورد به وسیله هواخواهان او در حلقه وین احساس می‌گردید و تحلی آن در تمایل جدید کارناپ به اظهار شاعرانه ضد ما بعد طبیعی بود که از معروفترین آنها این است: «ما بعد طبیعی بی‌معنی است».

این تغییر نظر از جانب کارناپ، هر چند که از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۵ بیشتر طول نکشید، از کسی که شیوه مثبت و آرام فکری آنقدر از شعارهای بلند پروازانه انقلابی به دور بوده است، شگفت می‌نماید. اکنون که به پشت سر نگاه می‌کنیم، واز وری سالهائی که در آن کارناپ رهبر مسلم عرصه تفکر دقیق شده است و همگان برای نحوه تقرب با استقامت و یکدنده و محقق طلبی در مسائل غامض و احترام می‌گذارند، به گذشته می‌نگریم، چنان نظر می‌کنیم که پیش از آن نبوت از مظاهر قدرت او نبوده و دوره حمله و پیشرفت مرحله‌ای موقتی بوده است.

موریتس شلیک که شخصاً با ویتگنشتاین آشنائی پیدا کرده بود از او خواست که برای دادن توضیح و بحث درباره پاره‌ای نکات مشکل «رساله منطقی - فلسفی» خود در یکی از جلسات آنها حاضر شود. ویتگنشتاین ابتدا مایل نبود، ولی سرانجام حاضر شد. جلسات آنها حاضر شد. در تابستان سال ۱۹۲۷ - با شلیک، وایزمن و کارناپ تشکیل دهد. شلیک قبلاً به رفقای خود سفارش کرده بود که مباحثه را به شیوه گفتگوی صریح معمول خود شروع نکنند واز ویتگنشتاین مستقیم سؤال نکنند: «بهترین طریق آن است که بگذاریم ویتگنشتاین سخنان خود را بگوید و سپس با احتیاط توضیحات لازم از او خواسته شود». نویرات فعالیت حلقه را به اصحاب دایره المعارف دوره روشنگری فرانسه تشبیه کرده بود که جلسات آنها مطابق نمونه مباحثات صادقانه، مستقیم و مثبت اهل علم اداره می‌شد. با ویتگنشتاین وضع یکلی غیر از این بود. کارناپ خود چنین می‌گوید:

«وقتی که من ویتگنشتاین را دیدم فهمیدم که سفارشیهای شلیک کاملاً بجا بوده است. اما طرز رفتار او حاکی از هیچگونه غرور یا گردنکشی نبود. بطور کلی طبیعی ملایم و مهربان داشت ولی بسیار حساس و زود رنج بود. هرچه می‌گفت همیشه جالب توجه و محرک فکر، و نحوه

هر چند عضویت در آن منوط به حضور واقعی در وین نبود. روح فعال و سازمان دهنده حلقه شلیک بود ولی متفکر میرز و کسی که نظریات حلقه را صورت می‌بخشید، رودلف کارناپ بود.

ما بین کسانی که به واسطه نشر کتب و مسائل مهم سهم خاصی در حلقه وین داشتند فردریش وایزمن (۳۰) (۱۹۵۹ - ۱۸۹۶، ریاضی‌دان و فیلسوف) اتونویرات (۳۱) (۱۹۴۵ - ۱۸۸۲، اقتصاد اجتماعی، جامعه‌شناسی و فلسفه) و فیلیپ فرانک (متولد ۱۸۸۴، فیزیک، ریاضی و فلسفه) و جانشین ایشنتاین در کرسی استادی دانشگاه پراگ، بودند.

هانس رایشنباخ (۳۲) (۱۹۵۳ - ۱۸۹۱) را نیز با اینکه کمتر در وین بود و حلقه‌ای از خود در برلین داشت، باید در این طبقه ذکر کرد. رایشنباخ اهل ریاضیات و فیزیک و فلسفه بود. چند نفر از اعضای حلقه استادان برجسته‌ای بودند و هستند و از خود حلقه‌هایی دارند، مثل هربرت فایگل (۳۳) که کار او در ایالات متحد آمریکا دنباله کارهای حلقه وین و متاثر از روح آن است.

حوزه هواخواهان فعال حلقه وین در همان اوائل دهه سوم قرن بیستم وسیع بود و شامل بسیاری اشخاص زبده اهل علوم دقیق می‌شد، مثلاً منطقی ریاضی‌دان یا استعداد جوان، کورت گودل (۳۴) و ریاضی‌دانانی از قبیل هانس‌هان (۳۵) و کارل منگر (۳۶) را شامل می‌گردید. برتراند راسل و کارل پوپر (۳۷) نیز با حلقه دارای روابط نزدیک بودند اما در بعضی مطالب که به نظر آنها مهم و به نظر اعضای عده حلقه بی‌اهمیت می‌نمود با یکدیگر اختلاف داشتند. نویرات مخصوصاً و تاحدی کارناپ و بعضی دیگر، حد اختلاف بین نظر گاه خود و هواخواهان خویش را چنانکه باید نرس نمی‌کردند. وجه مشترك آنان همانا ره فلسفه انسانی آلمان (۳۸) - غیر از فلسفه نوکانتی - و احترام مشترکی بود که همگی به علوم جدید به عنوان سرمشق و نمونه تفکر دقیق می‌گذاشتند. در مورد خاص روابط ویتگنشتاین با حلقه بعد سخن خواهیم گفت.

حلقه وین از طریق کنگره‌های بین‌المللی، عقیده راسخ خود را به دنیا برانگیزد هرمتفکری که فلسفه انسانی آلمان را رد کند در واقع متعلق به حلقه وین است، اعلام داشت، و نفوذ نهضت مزبور عالمگیر شد. در اسکندریه و یورگن یورگسن (۳۹) (متولد ۱۸۹۴) با اعضای برجسته حلقه همکاری می‌کرد. اگر استعمال لفظ «عضو» در بین فیلسوفان جایز باشد - عضو حلقه مزبور بود. همچنین فیلسوف فنلاندی اینو کایلا (۴۰) (۱۸۹۰-۱۹۵۸) با اینکه خیلی نزدیک نبود، ولی بنحوی فعال و گاهی آمیخته با انتقاد، شرکت می‌جست. علت اینکه نفوذ او کمتر از آن است که باید باشد، این است که کتابهای مهمش هنوز به زبانهای دیگر ترجمه نشده است. در انگلستان تأثیر حلقه وین به صورت کتابی مشعش و فکرا انگیز به نام «لفت»، حقیقت و منطق و دالیون آلفرد زول آیر (۴۱) «بر فیلسوفان و مردم عرضه گردید».

نفوذ روزافزون مسلک نازی در اتریش، و سپس عملی شدن اتحاد آلمان و اتریش، حلقه وین را از پایتخت اتریش و پراگ، و سپس آلمان بدر کرد، زیرا طبق مرام نازی نظریات حلقه وین جزو «بلشویزم فرهنگی» محسوب می‌گردید. اعضای آن در کشورهای انگلیسی زبان او ترکیه پراکنده شدند.

در باب تاریخچه حلقه وین و صورت خارجی آن همین اندازه بس است. از سال ۱۹۳۶ دیگر حلقه مزبور عملاً وجود نداشت. از آن تاریخ باید از اصالت تجربه منطقی یا پوزیتیویسم جدید سخن گفت، ولی این اصطلاحات با اینکه جهت فکری اعضای حلقه را تعیین می‌کند در جزئیات عیناً عقاید اصلی آن را دنبال نمی‌نماید. تقریباً از ۱۹۵۰ عده فیلسوفان مبتکری که خود را اصالت تجربی منطقی می‌نامند رو به نقصان است، و امروز با اینکه نظریات با نفوذ و مقبول بسیاری مرهون کارهای حلقه وین است، ولی علمداران نظریات مزبور مهر دیگری غیر از مهر حلقه وین خورده‌اند. از جمله آنها می‌توان اشخاص زیر را نام برد: ارنست نیجل (۴۲)، کارل همیل (۴۳)، پ. و. بریمن (۴۴)، س. س. استیونس (۴۵)، ویلاردون اورمن کواین (۴۶)، نلسون گودمن (۴۷)، آلوتزو چرچ (۴۸)، و اعضای حلقه می‌نسونتا برگرد هربرت فایگل (۴۹) و پلک. فایراند (۵۰).

بیان او دنیارب بود. نظرگاه و وضع ذهنی او نسبت به مردم و مسائل، حتی مسائل نظری، بیشتر شباهت به هنرمندی خلاق داشت تا عالمی اهل دانش. شاید بتوان گفت شبیه انبیاء و اولیای دین بود. هنگامی که او به بیان نظر خود در باب يك مسئله خاص فلسفی آغاز می کرد ما اغلب مجادله باطنی را که در همان لحظه در درونش روی می داد احساس می کردیم و این کشمکش بود که به وسیله آن می خواست در زیر فشاری دردناک که حتی در چهره پر حاشش دیده می شد، از ظلمت به روشنائی برود. هرگاه غایت - غالباً پس از تلاشی پرزحمت و طولانی پاسخ می داد، اظهارات وی در نظر ما مانند قطعه های هنری و نوساخته یا الهامی جلوه می کرد. این نه بدان معنی است که نظریات خود را بنحوی جزئی اظهار می داشت - با اینکه از بعضی قسمتهای « رساله منطقی - فلسفی » چنین بنظر می آید که امکان هیچ نوع شکلی را جایز نمی داند - اما غالباً این احساس را القاء می کرد که گفته های او غیر کافی است. ولی اثری که او بر ما داشت چنین بود که گویی بینش نهائی از طریق الهام الهی به او واصل می شد، بطوری که نمی توانستیم از این احساس خودداری کنیم که هرگونه تعبیر یا تحلیل عقلی درباره او به منزله کفر گویی است. »

شاید خواننده بپرسد که نقل این قسمت چگونه می تواند بر میزان اطلاعات و فهم تاریخی ما از رودلف کارناب و فلسفه او بیفزاید. به نظر من این کار را انجام می دهد، زیرا می رساند که کارناب چگونه تحت تأثیر عمیق قوم جذابه ای واقع شده بود که از ویگنشتاین ساطع می گردید. نمی توان شك کرد که در قیام علیه عقاید ویگنشتاین - او ابتدا با کشمکش درونی مواجه گردید تا آسون وی را باطل کند، و بعد از شکستن آسون، صداقت فکریش وی را مجبور می ساخت که ارزیابی دقیقی بعمل آورد. و البته کارناب علیه بعضی عقاید اساسی ویگنشتاین در « رساله منطقی - فلسفی » قیام کرد و همچنین به نحو کلی تر علیه نتایج مفروضی که در آکسفرد و جاهای دیگر از کتاب دومش به نام « تحقیقات فلسفی » اخذ کرده بودند. لذا در مورد فهم و توجه ما به فلسفه دوره های بعد، حفظ این تماس شخصی بین کارناب و ویگنشتاین، معنی تضاد بین کارهای مهم از جانب این دونفر را، بخصوص در دهه ۱۹۵۰، آشکار می سازد.

اکنون برگردیم به جلساتی که در تابستان ۱۹۶۷ منعقد میشد:

از آغاز سال ۱۹۴۹ به بعد ویگنشتاین میل داشت که فقط با شلیک و وایزمن ملاقات کند و دیگر با من یا فاکل، که با او آشنا شده بود، میل نداشت ملاقاتی نماید چه رسد به سایر اعضای حلقه. هر چند اختلاف بین وضع ذهنی و شخصیت های ما فقط در بعضی موارد خود را نشان می داد، من بخوبی احساس می کردم که ویگنشتاین در تمام مدت آن را حس می کرد و برخلاف من، موجب ناراحتی اش می شد. او به شلیک گفته بود که فقط می تواند با کسی صحبت کند که « دست او را در دست داشته باشد. »

شلیک و وایزمن جلسات خود را با ویگنشتاین ادامه دادند، و نفوذ او بر آنها قویتر گردید. به همین نسبت فاصله آنها و کارناب افزایش یافت. بعد از هر ملاقاتی با ویگنشتاین آنها به جرگه رفقا بر می گشتند و با اعتلای روحی خاصی اعلام می داشتند که فلان یا بهمان مسئله دیگر حل شده است. ولی کارناب پس از شنیدن راه حل مذکور می گفت این مسئله مدتی قبل در حلقه مطرح گردیده و پس از بحث دقیق رد شده است، ویگنشتاین چه دلائل جدیدی آورده است؟ پاسخ این سؤال مشکل بود. چنین بنظر می رسد که تأثیر سخنان ویگنشتاین شبیه نوعی وحی و الهام بود و دلائل عقلی زائد می نمود.

## نظری بر کارناب و فلسفه امروز

ویگنشتاین و کارناب در نظریات صریح خود تدریجاً به جدائی کامل

گرا شدند. اصل مطلب این است که تعارض عمیقی در وضع و هیئت شخصی و در فهم امور، بین آنها حکمفرما بود. جهت سیر کارناب بسوی فلسفه ای بود که مقصد علمی داشت، در صورتی که ویگنشتاین روبه سوی جنبه شخصی و تقریباً ذوقی مسائل فلسفه می آورد. هر دو آنها طرفدار جد در فلسفه و علیه چیز هائی بودند که سطحی می دانستند یا عدم علاقه به دقت و استقامت محسوب می شد، یا اعتنای زیاد به سنت مأثوره بشمار می آمد. به نظر کارناب این بدان معنی بود که تفلسف باید عبارت باشد از اینکه فکر خاصی مورد تحقیق تفصیلی و علمی قرار گیرد. اما ویگنشتاین مشکلات فلسفی را امور شخصی می دانست، به درجه ای که آنها را مسائل حیاتی و مماتی بشمار می آورد، و جدیت در این مورد عبارت از این بود که آنها را با مساعی شخصی زائل سازند و نمی توان انتظار داشت که هیچ درمانی دوبار بکار رود.

جدائی بین اصالت تجربه منطقی و تفلسف مهم از ویگنشتاین - مخصوصاً در ایالات متحد آمریکا در سالهای ۱۹۵۰ بخوبی بارز گردید. در انگلستان در طرف کمتر تساوی داشتند؛ در اینجا ویگنشتاین را نفوذ فلسفی شدیدی بود که دوام و گسترش داشت، در صورتیکه صاحب نظران اصالت تجربه منطقی توانائی مقابله واقعی، لااقل از جهت تعداد نفرات، نداشتند. اخیراً تمیزی حاصل شده است که شاید علی الخصوص به سود اصالت تجربیان نباشد، ولی مسائل اساسی اهل علوم دقیق، بیشتر مورد نظر و علاقه واقع شده است. یکی از متفکرانی که به حلقه وین نزدیک بود یعنی کارل پوپر، در تجدید و احیای فلسفه علمی تأثیر بسیار داشته است.

در مقام مقایسه تفکر کارناب با تفکر ویگنشتاین و هایدگر (۵۲) و سارتر (۵۳) این سؤال طبعاً مطرح می شود که تا چه حد کارناب واقعاً از بحرانهای زمان خود متأثر شده است. آیا تاریکترین لحظات تاریخ هیچ تأثیر عمیق و دائمی بر او داشته است؛ و آیا او با نتایج یا فرضیات ممکنه فلسفی آنها، به مقابله پرداخته؟ یا اینکه در تمسب خیالات خود کلیه این مسائل را یکسو نهاده است؟

کارناب می تواند باینجه هم آواز شده بگوید: « خدا مرده است »، و یا ویگنشتاین و هایدگر - در ایام اخیر خود بگوید: « ما بعد الطبیعه مرده است ». اما هیچیک از این دو قضیه بر او تأثیر نامطلوبی نکرده، آنها را با نهایت خونسری انامی کند. در واقع، چون کارناب هیچوقت ما بعد الطبیعه را خوش نداشت، از مرگ آن هراس ندارد. و مانند ویگنشتاین از فکر بی معنی بودن آن رنج نمی برد، و مثل هایدگر از تفکر نظر بر نمی گیرد، و به فکر وجود مشغول نمی شود.

کارناب یک نظر عقلی کاملاً روشن ولی مضمون غیر ملفوظ دارد، که می توان آن را « پیام وضوح و دقت » نامید، و این نظر به عقیده ای اخلاقی مرجوع می شود. این نظر عقلی غیر ملفوظ، در مسائل ساده ای مانند محاکمات و مسائل وضوح و دقت ظاهر می گردد، زیرا به نظر کارناب، علوم دقیق مستقر، یگانه صورت وضوح و دقت را در مورد علم، بدست می دهند.

این نکته جالب دقت است که نظرهای هوسرل (۵۴) درباره دقت، در این رابطه کاملاً متغایر او برای فلسفه به عنوان علمی دقیق، بر کارناب معلوم بوده است. و غرض هوسرل را از « ریاضت عام و جامع تجربه » یادآور می شود و در آن، وجوه مشترکی با غرض خود در « تجدید ساختمان معقول عالم واقع » می بیند.

کارناب هنگام بحث از تقوم عرصه رؤیت، دوباره به هوسرل اشاره می کند و می گوید هوسرل هم مثل خود او در مراحل اول، اشتباهاً عرصه رؤیت را، در اصل دارای نوبعد فرض کرده است. ولی در صورت اصلی آن نه نوبعدی است و نه نوبعدی. از این رو نظریه تقوم آن، باید بتواند مفهوم بعد را به امر اساسی تری تبدیل سازد. از نظر مقاصد خود او کارناب ادعا می کند که به یاکوبی (۵۵) نزدیکتر است تا به هوسرل. با این حال کارناب هرگز خود را اصولاً با هوسرل مخالف قلمداد نمی کند، که اختلاف بین مثال اعلی وضوح و دقت، بنا به برای کارناب و هوسرل چیست؟ مسلماً کارناب سرمشق خود را از هوسرل نگرفته است، و در واقع در این مسئله تابع هیچ فیلسوف دیگری که برای این مثالها ارزش فراوان قائل شده باشد، نبوده است. در عوض، در علوم دقیق مستقر، آن را یافته است، اما، باید توجه داشت که بقیه در صفحه ۵۵

28. dialectical materialism
29. Mortiz Schlick
30. Friedrich Waismann
31. Otto Neurath
32. Hans Reichenbach
33. Herbert Feigl
34. Kurt Gödel
35. Hans Hahn
36. Karl Menger
37. Karl Popper
38. Geisteswissenschaft
39. Jörgen Jörgensen
40. Eino Kaila
41. A. J. Ayer; Language, Truth and Logic
42. Ernest Nagel
43. Carl Hempel
44. P. W. Bridgman
45. S. S. Stevens
46. V. O. Quine
47. Nelson Goodman
48. Alonzo Church
49. Herbert Feigl
50. Paul K. Feyerabend
51. Traditional Philosophy
52. Heidegger
53. Sartre
54. Husserl
55. G. Jacoby, Allgemeine Ontologie der Wirklichkeit, Vol. I

## رودلف کارناب (بقیه)

نظر او همیشه به نمایندگان مبرز این علوم بوده است. (مثلاً فرگه همیشه نسبت به سطح عادی در ریاضیات، تحقیر و استهزاء رومی داشت).

اخیراً از کارناب خواستند تا عقاید اخلاقی خود را بیان کند. سادگی و صراحت پاسخ او، و صداقت آن، به منزله طلب مبارزه با کسانی است که خود را در فلسفه جدید «نوآور» می‌دانند. اسلوب بیان او شاید از جانب کسی که هنوز در آستانه سن کهولت است، طبیعی‌تر باشد، یعنی کسی که هنوز سرخورده گیهای زندگی و لزوم مصالحه و سازش با آن را در نیافته تا لجن کلامش پیچیده و غیر مستقیم باشد. لیکن کارناب در مساعی عمده خود چنان زندگی کرده که با پاسخ ساده و صریحش کاملاً سازگار است.

وظیفه عمده فرد انسانی به نظر من رشد دادن و پرورش شخصیت خود و ایجاد روابط مثمر و سالم بین افراد بشر است. این غرض مستلزم وظیفه همکاری در تربیت جامعه و سرانجام همه نوع بشر به سوی اجتماعی است که در آن برای هر فرد ممکن باشد که زندگی رضایت بخش بکند و در نیکی‌ها و نعمات فرهنگی شرکت داشته باشد. آگاهی از درک این حقیقت که هر کسی عاقبت می‌میرد، لازم نیست که زندگی را در نظر او بی‌معنی و بی‌مقصد جلوه دهد. او خود اگر وظایفی برای خویش قائل شود و حداکثری کوشش را برای حصول آنها بکار برد، و وظائف خاص هر یک از افراد را جزئی از وظیفه عظیم بشری که بماورای عمر محدود افراد گسترش می‌یابد، بداند، به زندگی خویشتن معنی داده است.

1. Ronsdorf
2. Barmen
3. Ludwig Büchner
4. Ernst Häckel
5. Jena
6. Freiburg
7. Breisgau
8. Principia Mathematica
9. Georg Cantor
10. Gottlob Frege
11. Bruno Bauch
12. Herman Nohl
13. Der Raum
14. Vienna Circle
15. Der logische Aufbau der Welt
16. Bertrand Russell
17. Ludwig Wittgenstein

۱۸. برتراند راسل، علم ما به عالم خارج، ترجمه منوچهر بزرگنهر،

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ۵ ش.

19. Überwindung der Metaphysik durch logische Analyse der Sprache
20. Er kenntnis, vol. II, No. 4 (1932)
21. Philipp Frank
22. Semantics
23. Frege (1848-1925)
24. C. S. Pierce (1839-1914)
25. Logical Foundations of Probability
26. Ernst Mach
27. empirio criticism

## تورینو اسپرت



برای آقایان و جوانان

در تمام فروشگاه‌های کفش پست

کفش پست

دفترت ملت ایران

